

شاگرد معمار، جوانی بسیار باهوش اما عجول بود گاهی تا گوشی برای شنیدن می یافت شروع می کرد تعریف نمودن از توانایی های خویش در معماری و در نهایت می نالید از این که کسی قدر او را نمی داند و حقوقش پایین است.

روزی برای سلمانی به راه افتاد. دید سلمانی مشغول است و کسی را موی کوتاه می کند. فرصت را مناسب شمرده و باز از هنر خویش بگفت و اینکه کسی قدر او را نمی داند و او هنوز نتوانسته خانه خوبی برای خویش دست و پا کند. به اینجای کار که رسید کار سلمانی هم تمام شد.

مردی که مویش کوتاه شده بود رو به جوان کرده و گفت: آیا چون هنر داری دیگران باید برایت اسباب آسایش بگسترند؟! جوان گفت: آری.

مرد تنومند دستی به موهای سفیدش کشید و گفت: اگر هنر تو نقش زیبای کاشانه ایی شود پولی می گیری در غیر اینصورت با گدای کوچه و بازار فرقی نداری.

چون از او دور شد جوانک از استاد سلمانی پرسید: او که بود که اینچنین گستاخانه با من سخن گفت؟ استاد خندید و گفت: سالار ایرانیان، ابومسلم خراسانی.

جوان لرزید و گفت: آری حق با او بود من بیش از حد پر توقع هستم.

اندیشمند یگانه کشورمان ارد بزرگ می گوید: “آنچه بدست خواهی آورد فراتر از رنج و زحمت نخواهد بود. ابومسلم خراسانی با این حرف به آن جوان آموخت هنر بدون کار هیچ ارزشی ندارد و هنرمند بیکار و بی ثمر هم با گدا فرقی ندارد.